

می خواهند مرا از خلافت خلع کنند و اگر خود را از خلافت خلع کنم مرا رها خواهند کرد و در غیر این صورت مرا خواهند کشت، عبدالله بن عمر می گوید: به عثمان گفتم خیال می کنی اگر اینها تو را رها کنند جاودانه در دنیا خواهی بود؟ گفت: نه، گفتم: آیا اختیار بهشت و جهنم هم در دست ایشان است؟ گفت: نه، گفتم: اگر خودت را خلع نکنی غیر از این خواهد بود که تو را می کشند؟ گفت: نه، گفتم: معتقد نیستم که تو این سنت را در اسلام پایه گذاری کنی که اگر قومی بر امیر خود خشم گرفتند او را خلع کنند. جامه ای را که خداوند بر تن تو پوشانده است بیرون مياور.

موسی بن اسماعیل از عمر بن ابی خلیفه، از ام یوسف دختر ماهک، از قول مادرش نقل می کند که می گفته است: محاصره کنندگان درحالی که عثمان در محاصره بود پیش او می رفتند و می گفتند خودت را از خلافت عزل کن و او می گفت جامه ای را که خداوند بر من پوشانده است از تن بیرون نمی آورم ولی مرتکب کارهایی هم که شما خوش ندارید نخواهم شد.

احمد بن عبدالله بن یونس از طلحة بن زید جزری که به شامی هم معروف است، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی مرثم، از عبدالرحمن بن جُبیر نقل می کند: پیامبر (ص) به عثمان فرموده است: خداوند روزی بر تو جامه ای خواهد پوشاند و اگر منافقان از تو خواستند که آن جامه را از تن خود بیرون آوری برای هیچ ستمگری آن را بیرون مياور.

ابو اسامه حماد بن اسامه از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس، از ابوسهله آزاد کرده عثمان نقل می کند: رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود به عایشه فرمود: دوست می دارم یکی از اصحاب پیش من باشد، عایشه می گوید: گفتم ابوبکر را فراخوانم؟ سکوت فرمود و دانستم او را نمی خواهد، گفتم: عمر را بخوانم؟ سکوت فرمود دانستم او را نمی خواهد، گفتم: علی را فراخوانم؟ سکوت فرمود دانستم او را هم نمی خواهد، گفتم: آیا پسر عثمان را بخوانم؟ فرمود: آری، و چون عثمان آمد به من اشاره فرمود فاصله بگیرم، عثمان آمد و کنار پیامبر (ص) نشست و پیامبر (ص) با او گفتگوهایی فرمود و رنگ عثمان تغییر می کرد. قیس می گوید، ابوسهله به من گفت: روزی که خانه عثمان را محاصره کردند به عثمان گفته شد با اینها جنگ نمی کنی، گفت: رسول خدا با من عهدی کرد که در آن مورد پایدارم، ابوسهله می گوید: در آن روز پیامبر (ص) با عثمان چنان عهدی فرموده بود.

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از یحیی بن سعید، از ابوامامه بن

سهل نقل می‌کند که می‌گفته است: « هنگامی که عثمان محصور بود من هم با او در خانه بودم، گاهی به جایی می‌رفتیم که سخن محاصره‌کنندگان را می‌شنیدیم. گوید: عثمان هم روزی آن‌جا رفت و در حالی که رنگش پریده بود آمد و گفت: آنان مرا بیم می‌دهند که می‌کشند و به‌زودی این کار را خواهند کرد. گوید، گفتیم: ای امیرمؤمنان خداوند شر آنان را از تو کفایت خواهد فرمود. عثمان گفت: برای چه می‌خواهند مرا بکشند و حال آنکه از رسول خدا شنیدم می‌فرمود ریختن خون هیچ مسلمانی روا نیست مگر در سه مورد، نخست اینکه پس از مسلمانی مرتد و کافر شود؛ دوم آنکه زنای محصنه انجام دهد؛ سوم آنکه کسی را بکشد؛ و به خدا سوگند من در جاهلیت هم زنا نکرده‌ام تا چه رسد در اسلام که هرگز مرتکب آن نشده‌ام و از آن هنگام که خداوند مرا به اسلام هدایت کرده است هرگز فکر آن را هم نکرده‌ام که آیین دیگری داشته باشم و کسی را هم نکشته‌ام، بنابراین چگونه می‌تواند مرا بکشند.

عمرو بن عاصم کلابی از حفص بن ابی‌بکر، از هباج بن سریع، از مجاهد نقل می‌کند: «عثمان از فراز بام با آنان که او را محاصره کرده بودند سخن گفت و اظهار داشت: ای قوم مرا مکشید که من امیر شما و برادر مسلمان شمایم و به خدا سوگند تا آنجا که توانسته‌ام فقط در طلب اصلاح بوده‌ام. ممکن است تشخیص من صحیح یا ناصحیح بوده باشد و اگر شما مرا بکشید از این پس هرگز به صورت اجتماع نماز نخواهید گزارد و هرگز به صورت اتفاق به جهاد نخواهید رفت، و غنایم شما هرگز تقسیم نخواهد شد؛ و چون نپذیرفتند گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم مگر هنگام مرگ عمر شما همگی دعا نکردید که کار شما روبه‌راه باشد و به تفرقه نیجامد و شما اهل دین و حق هستید آیا فکر می‌کنید خداوند دعوت شما را نپذیرفته و دعایتان مستجاب نشده است یا فکر می‌کنید که دین در نظر خدا خوار و بی‌ارزش شده است یا می‌گویید که من خلافت را با زور و شمشیر و بدون رأی و مشورت مسلمانان به دست آورده‌ام یا آنکه می‌گویید خداوند آنچه در آخر خلافت من بوده است نمی‌داند است، ولی چون آنان سرپیچی کردند و نپذیرفتند گفت: پروردگارا اینان را بپراکنده ساز و نیست و نابود کن و یکان یکان بکش و کسی از ایشان را باقی نگذار، مجاهد می‌گوید: خداوند گروهی از ایشان را در فتنه از میان برد و بزرگ هم بیست هزار لشکری به مدینه گسیل داشت و سه شبانه‌روز خون‌ریزی در مدینه را آزاد کردند و هرچه خواستند بر سر آنان

آوردند به واسطه سستی و مداهنه آنان در این کار.<sup>۱</sup>

واقفی از عمرو بن عبدالله بن عَبَّسَةَ بن عمرو بن عثمان و هم از محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، از ابن لبیبة نقل می‌کند: \* چون عثمان بن عفان را محاصره کردند از فراز پشت بام سرکشید و گفت: آیا طلحه میان شماست؟ گفتند: آری، گفت: تو را به خدا سوگویم می‌دهم آیا می‌دانی که چون رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار عقد برادری بست مرا برادر خود قرار داد؟ طلحه گفت: آری همچنین است و چون محاصره کنندگان به او اعتراض کردند گفت: عثمان مرا سوگوید داد و کاری که آن را دیده‌ام توقع داشته‌اید شهادت ندهم.<sup>۲</sup> محمد بن یزید واسطی و یزید بن هارون از عَوام بن حَوشَب، از حبیب بن ابی ثابت، از ابو جعفر محمد بن علی (ع) نقل می‌کند: \* عثمان به هنگام محاصره کسی را نزد علی (ع) فرستاد و علی (ع) تصمیم گرفت پیش او برود ولی محاصره کنندگان در او آویختند و مانع شدند. علی (ع) عمامه سیاهی را که بر سر داشت گشود و فرمود: پروردگارا می‌دانی که من به کشته شدن او راضی نیستم و به این کار دستور نمی‌دهم، به خدا سوگویم که به این کار راضی نیستم و به آن دستور نمی‌دهم.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان، از راشد بن کیمان پدر فزارة عَبَّیسی نقل می‌کند: \* عثمان به هنگام محاصره خود کسی پیش علی (ع) فرستاد تا نزد او برود، علی (ع) برخاست تا نزد عثمان برود. برخی از اهل مجلس علی در او آویختند و مانع حرکت او شدند و گفتند مگر نمی‌بینی چه لشکری سر راه تو قرار دارد و دسترسی به او پیدا نخواهی کرد. در این هنگام علی (ع) که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت آن را گشود و به سوی رسول عثمان انداخت و گفت: آنچه را می‌بینی به عثمان بگو. و علی (ع) از مسجد بیرون آمد و هنوز به محله احجار الزیت بازار مدینه نرسیده بود که خبر کشته شدن عثمان رسید و علی (ع) فرمود: خدایا من از این کار به سوی تو تبری می‌جویم. پروردگارا من او را نکشتم و بر این کار تحریض هم نکردم.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان، از میمون بن مهران نقل می‌کند: \* چون عثمان بن عفان محاصره شد مردی را فرستاد و گفت: ببین مردم چه می‌گویند. او رفت و برگشت و

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که این روایات از دیدگاه اهل سنت است. - م.

۲. روایتی شگفت آور و بسیار ست است که پیامبر (ص) میان خود و علی (ع) عقد برادری بست است و این موضوع در

حد تو اثر نقل شده است. - م.

گفت: شنیدم برخی از مردم می‌گویند ریختن خون عثمان حلال است. عثمان گفت: ریختن خون هیچ مسلمانی حلال نیست مگر کسی که پس از ایمان آوردن کافر شود یا زنای محصنه کند یا آنکه کسی را بکشد و او را به قصاص بکشند. گوید، همان فرستاده یا کس دیگری گفت کسی هم که در زمین فساد کند ریختن خونش حلال است.

روح بن عباده از سعید بن ابی عمرو، از یعلی بن حکیم، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند: \* چون محاصره کنندگان خواستند عثمان را بکشند عثمان از فراز بام به محاصره کنندگان گفت: برای چه مرا می‌کشید من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: کشتن هیچ کس روا نیست مگر آنکه مرتکب یکی از این سه گناه شود، کسی که پس از مسلمانی کافر شود و کسی که زنای محصنه کند که او را سنگسار می‌کنند و کسی که دیگری را عمداً بکشد که او را به قصاص می‌کشند.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از پدرش، از علقمه بن وقاص نقل می‌کند: \* عثمان بر منبر بود عمرو بن عاص گفت: ای عثمان تو همراه این مردم مرتکب گناهی بزرگ شدیدی، استغفار کن و آنان نیز استغفار کنند. گوید: عثمان روی خود را به سوی قبله کرد و دستهایش را برافراشت و گفت پروردگارا من استغفار می‌کنم و پیش تو توبه می‌آورم و مردم نیز چنان کردند.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی که از خاندان عامر بن لوی است، از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از عمرو بن عاص نقل می‌کند: \* او به عثمان گفت تو همراه ما و ما همراه تو مرتکب گناه شدیم، اکنون تو توبه کن تا مردم هم توبه کنند. عثمان دستهایش را بلند کرد و گفت پروردگارا من پیش تو توبه می‌کنم.

شبابه بن سوار فزاری و ابراهیم بن سعد از پدرش، از پدر بزرگش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* خود از عثمان بن عفان شنیدم که می‌گفت اگر در کتاب خدا دستوری می‌یابید که بند بر پای من بنهید این کار را انجام دهید.

عبدالله بن ادريس از هشام بن حسان، از محمد بن سيرين نقل می‌کند: \* زید بن ثابت به هنگام محاصره عثمان پیش او آمد و گفت: انصار بر در خانه‌اند و می‌گویند اگر بخواهی تو را یاری می‌دهیم و برای بار دوم انصار خدا می‌شویم، عثمان گفت: جنگ و خونریزی نباشد.

عبدالله بن ادريس از يحيى بن سعيد، از عبدالله بن عامر بن ربيعة نقل می‌کند: \* عثمان

روز محاصره خانه اش می گفت: آن کسی که دست و شمشیر خود را ننگه دارد بر من از همه بیشتر حق دارد.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره نقل می کند که می گفته است: روز محاصره خانه عثمان پیش او رفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان آرام باشیم یا ضربه بزنیم. گفت: ای ابوهریره آیا خوشحال می شوی که من و همه مردم را بکشی؟ گفتم: نه، گفت: به خدا سوگند اگر یک نفر را بکشی مثل ابن است که همه مردم کشته شده اند. گویند: برگشتم و جنگ نکردم.

ابواسامة حماد بن اسامة از هشام بن عروه، از پدرش، از عبدالله بن زبیر نقل می کند که می گفته است: روز محاصره خانه عثمان به او گفتم: با ایشان جنگ کن که به خدا سوگند جنگ با ایشان برای تو حلال است، گفت: نه به خدا سوگند هرگز با آنان جنگ نمی کنم. گویند: محاصره کنندگان در حالی که عثمان روزه داشت بر او هجوم آوردند. گویند: عثمان، عبدالله بن زبیر را به فرماندهی خانه خود منصوب کرد و گفت: هر کس مطیع من است از عبدالله بن زبیر اطاعت کند.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی بن عقیبة از ایوب، از ابن ابومثیبه، از عبدالله بن زبیر نقل می کند که می گفته است: به عثمان گفتم: ای امیر مؤمنان گروهی در این خانه همراه تو هستند که از خداوند طلب نصرت و پیروزی می کنند حتی با گروهی کمتر از اینها هم می توان پیروز شد به من اجازه بده جنگ کنم، گفت: تو را سوگند می دهم که حتی خون یک نفر هم ریخته نشود، باگفت: برای من خون یک نفر هم ریخته نشود.

اسماعیل بن ابراهیم از ابن عون، از ابن سیرین نقل می کند که می گفته است: روز محاصره خانه عثمان هفتصد مرد در خانه اش حضور داشتند که اگر آنان را آزاد می گذاشت و اجازه می داد محاصره کنندگان را به خواست خداوند در هم می کوبیدند و از اطراف مدینه هم آنها را بیرون می راندند، از جمله کسانی که در خانه عثمان حاضر بودند حسن بن علی (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بودند.

ابواسامة حماد بن اسامة از عبدالملک بن ابی سلیمان، از ابولیلی کندی نقل می کند که می گفته است: در خانه عثمان به هنگام محاصره اش حضور داشتم او از دریچه ای سر بیرون آورد و خطاب به مردم گفت: ای مردم مرا مکشید بلکه از من توبه کردن را بخواهید و به خدا سوگند اگر مرا بکشید از این پس هرگز همگی با هم نماز نخواهید گزارد و هرگز به

طور اتفاق و هماهنگی با دشمنی جهاد نخواهید کرد و چنان گرفتار تفرقه خواهید شد که از یکدیگر پراکنده شوید و در این هنگام میان انگلستان خود را گشود سپس این آیه را خواند: «ای گروه باز ندارد شما را خلاف من از اینکه برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح با قوم هود یا قوم صالح و قوم لوط از شما دور نیست. <sup>۱</sup> گوید: عثمان کسی را پیش عبدالله بن سلام فرستاد و گفت: عقیده تو چیست چه کنم؟ گفت: خودداری از درگیری، و خوب شدن داری که برای تو برهان و دلیل روشن است.

واقعی از عبدالرحمن بن ابوزیاد، از ابوجعفر قاری آزاد کرده مخزومی ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «مصریهایی که عثمان را محاصره کردند ششصد نفر بودند و سالاری ایشان برعهده عبدالرحمن بن عدیس بلوی و کنانه بن بشر بن عتاب کنندی و عمرو بن حنق خزاعی بود و آنان که از کوفه آمده بودند دوستان بودند و سالارشان مالک اشتر نخعی بود و کسانی که از بصره آمده بودند یکصد تن بودند و سالارشان حکیم بن جبلة عبیدی بود و همگان در بدی و شر متفق بودند. گروهی از مردمان سقله هم که عهد و پیمان ایشان سست شده بود به آنان پیوستند، اصحاب پیامبر (ص) هم که از یاری عثمان دست برداشتند همگی از فتنه و آشوب پرهیز داشتند ولی خیال می‌کردند که موضوع به کشته شدن عثمان منجر نخواهد شد بعد هم از کوتاهی خود در نصرت عثمان پشیمان شدند و به خدا سوگند اگر یکی از اصحاب پیامبر در آن مورد اقدام می‌کرد، حتی مثنی خاک بر چهره محاصره کنندگان می‌پاشید همگی در کمال تحقیر بازگشته بودند.

واقعی از حکم بن قاسم، از ابوعون آزاد کرده مشورین مخزومی نقل می‌کند که می‌گفته است: «مصریهها نخست از کشتن عثمان خودداری می‌کردند و نمی‌خواستند خونریزی کنند ولی هنگامی که نیروهای امدادی برای ایشان از عراق یعنی کوفه و بصره و شام رسید، قوی تر شدند و چون به آنان خبر رسید که لشکرهایی برای یاری عثمان از سوی ابن عامر امیر عراق و عبدالله بن سعد امیر مصر می‌آیند گفتند باید پیش از آنکه آنان به مدینه رسند کار عثمان را تمام کنیم.

واقعی می‌گوید ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از عبدالمجید بن سهیل، از مالک بن ابی عامر نقل می‌کرد که: «سعد بن ابی وقاص از خانه خود بیرون و پیش عثمان آمد و عثمان

در محاصره بود، هنگامی که سعد بن ابی وقاص از نزد عثمان بیرون آمد و عبدالرحمن بن عدیس و مالک اشتر و حکیم بن جبلة را دید که سالاری محاصره کنندگان را بر عهده دارند، دست بر دست کوفت و انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راند و گفت: به خدا سوگند کاری که این گروه سالاری آن را عهده دار باشند کار بدی است.

### کشته شدن عثمان بن عفان (ره)

اسماعیل بن ابراهیم از ابن عون، از حسن، از وثاب که از آزادکردگان عمر و در خانه عثمان به خدمتگزاری مشغول بود نقل می‌کند که می‌گفته است: «روز حمله به خانه عثمان من آن جا بودم، گوید: بر گلوی وثاب نشانه ضربت دو نیزه بود که همچون اثر دو داغ بر گلوش باقی مانده بود و در آن روز زخمی شده بود. وثاب می‌گوید: عثمان در آن روز مرا پیش اشتر فرستاد تا او را فراخوانم و اشتر نزد او آمد. ابن عون می‌گوید: خیال می‌کنم وثاب در دنباله سخن خود گفت برای عثمان و اشتر دو تشک گشردم و نشستند، عثمان گفت: ای اشتر مردم از من چه می‌خواهند؟ گفت: سه پیشنهاد دارند که ناچاری بکی را پذیری. پرسید آن سه پیشنهاد چیست؟ اشتر گفت: نخست اینکه خود را از خلافت خلع کنی و کار مردم را به خودشان واگذاری و بگویی هر کس را می‌خواهند برای خلافت برگزینند؛ دوم آنکه خودت از خویشان دادخواهی و قصاص کنی و اگر این دو را نپذیری مردم با تو جنگ خواهند کرد. عثمان گفت: از هیچ یک از این پیشنهادها چاره نیست؟ گفت: آری، عثمان گفت: اما اینکه خود را خلع کنم من جامه‌ای را که خداوند بر من پوشانده است بیرون نمی‌آورم، راوی دیگری می‌گوید، عثمان گفت: به خدا سوگند اگر مرا ببرند و گردنم را بزنند برای من خوشتر از این است که خود را خلع کنم و امت محمد (ص) را رویاروی یکدیگر قرار دهم، و گویند این کلام شبیه به گفتارهای عثمان است، اما اینکه از خود قصاص بگیرم سوگند به خدا می‌دانم که دو دوست من در حضور من عقوبت می‌شدند و عقوبت می‌کردند و از قصاص چاره نیست اما اگر مرا بکشید هرگز پس از من نسبت به یکدیگر مهر و محبتی نخواهید داشت و پس از من به صورت اجتماع نماز نخواهید گزارد و با دشمنی به صورت اتفاق جهاد نخواهید کرد، گوید: در این هنگام اشتر برخاست و رفت و ما به حال خود بودیم و گفتیم شاید مردم پراکنده شوند، ولی در همین هنگام مردک پیاده‌ای که چون گرگ به نظر

می رسید آمد و از در خانه سرکت کشید و برگشت. آن گاه محمد بن ابوبکر همراه سیزده نفر وارد خانه شد و خود را به عثمان رساند و ریش او را گرفت و چنان کشید که صدای افتادن دندانهای عثمان شنیده شد، محمد بن ابوبکر گفت: دیدی که معاویه و ابن عامر و سپاهیان نتوانستند برای تو کاری کنند و آنان تو را سودی نرسانند، عثمان گفت: ای برادرزاده ریش مرا رها کن، گوید: در این هنگام دیدم مرد دیگری برای کمک به محمد بن ابوبکر برخاست و با پیکان نیز و پهنی که در دست داشت بر سر عثمان کوبید، می گوید، به وثاب گفتم: پس از آن چه شد؟ گفت: همگان بر او حمله بردند و کشتندش، خدایش بیامرزد.

واقعی از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالرحمن بن محمد بن عبدمنقل می کند: محمد بن ابوبکر از دیوار خانه عمرو بن حزم همراه کنانه بن بشر بن عتاب و سودان بن حمران و عمرو بن حمق خود را به عثمان رساندند و عثمان را نزد همسرش نائله دیدند که مشغول قرائت سوره بقره بود، محمد بن ابوبکر جلو آمد و ریش عثمان را گرفت و گفت: ای پیر کفتار دیدی که خداوند خوار و زبونت ساخت. عثمان گفت: من پیر کفتار نیستم بلکه بنده خدا و امیر مؤمنانم. محمد بن ابوبکر گفت: معاویه و فلان و بهمان تو را سودی نبخشیدند، عثمان گفت: ای برادرزاده ریش مرا رها کن که پدرت هرگز ریش مرا نمی گرفت. محمد گفت: آنچه می خواهم درباره تو انجام دهم به مراتب سخت تر از آن است که ریش تو را گرفته ام، عثمان گفت از خداوند علیه تو یاری و نصرت می جویم، در این هنگام محمد بن ابوبکر با پیکان پهن و تیزی که در دست داشت بر پیشانی عثمان زد و کنانه بن بشر بن عتاب پیکانهایی را که در دست داشت در بیخ گوش عثمان زد به طوری که از حلق او بیرون آمد و سپس همو با شمشیر عثمان را کشت.

عبدالرحمن بن عبدالعزیز می گوید، از ابن ابی عون شنیدم که می گفت: کنانه بن بشر با عمودی آهنی که در دست داشت بر سر و پیشانی عثمان کوبید و عثمان به پهلو در افتاد و در این هنگام سودان بن حمران مرادی با شمشیر او را کشت، عمرو بن حمق هم بر سینه عثمان جست و هنوز رمقی بر تن داشت و نه نیزه یا ضربه خنجر به او زد و گفت: سه ضربه را برای رضای خدا زدم و شش ضربه را برای کینه هایی که از او در سینه داشتم.

واقعی می گوید زبیر بن عبدالله، از قول مادر بزرگ خود برابم نقل کرد که: چون کنانه بن بشر پیکانها را بر عثمان زد، عثمان گفت: بسم الله تو کلت علی الله و در این هنگام خون او بر ریش او جاری شد و قطره قطره فرو می چکید و قرآن میان دست او گشوده بود.



عثمان بر پهلوئی چپ خویش تکیه داد و می‌گفت سبحان الله العظیم و در همان حال قرآن می‌خواند و خون بر قرآن می‌چکید و خون کنار این آیه که خداوند می‌فرماید: به زودی خداوند آنان را از تو کفایت می‌کند و خدای شنوای داناست، ریخت. در این هنگام قرآن را بست و همگان شروع به ضربه زدن به او کردند و به خدا سوگند و به جان پدرم او شبها را بیدار بود و گاه یک رکعت نمازش تمام شب را طول می‌کشید و صله رحم می‌کرد و بینوایان را خوراک می‌داد و گرفتاریها را بر دوش می‌کشید خدایش رحمت کند.

وافدی از عبدالله بن جعفر، از ابن ابی عون، از زُهری نقل می‌کند: عثمان هنگام نماز عصر کشته شد و یکی از بردگان سیاه عثمان به کنانه بن بشر حمله کرد و او را کشت و سودان بر آن برده حمله کرد و او را کشت، در این هنگام شورشیان وارد خانه عثمان شدند و کسی بانگ برداشت که خون عثمان حلال است ولی مال او حلال نیست؟ و وسایل عثمان را غارت کردند، نائله همسر عثمان برخاست و گفت: سوگند به پروردگار کعبه که شما دزدان هستید، ای دشمنان خداکاری که با ریختن خون عثمان کردید به مراتب بزرگتر از اینهاست. به خدا سوگند او را در حالی که بسیار روزه گیرنده و نمازگزارنده بود کشتید و او گاهی تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند، گوید آن‌گاه مردم از خانه عثمان بیرون رفتند و در برابر روی سه جندی که آنجا بود بستند، یعنی عثمان و کنانه بن بشر و برده سیاه.

ابو اسامه حماد بن اسامه و یزید بن هارون از سعید بن ابی عروبه، از یعلی بن حکیم، از نافع نقل می‌کنند که می‌گفته است: عثمان بن عفان روزی که کشته شد برای اصحاب خود نقل کرد که دیشب رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و فرمود: فردا پیش ما روزه بگشا، گوید: در آن روز عثمان روزه بود و با همان حال در آن روز کشته شد خدایش بیامرزد.

عنان بن مسلم از وهیب بن خالد، از موسی بن عقبه، از ابو علقمه آزاد کرده عبدالرحمن بن عوف، از کثیر بن صلت کندی نقل می‌کند: عثمان در روز جمعه‌ای که کشته شد اندکی خوابید و چون از خواب بیدار شد گفت: اگر نه این است که مردم می‌گویند عثمان آرزوی مرگ خود را می‌کشد سختی برای شما می‌گفتم، گوید: گفتیم، خداوند کارهایت را روبه راه کند بگو ما اعتقادی به حرف مردم نداریم. گفت: هم اکنون که خواب بودم رسول خدا (ص) را در خواب دیدم فرمود تو روز جمعه در حضور ما خواهی بود.

عنان بن مسلم از وهیب، از داود، از زیاد بن عبدالله، از ام هلال دختر و کعب، از قول یکی از همسران عثمان که خیال می‌کنم نائله دختر فراقصه باشد نقل می‌کرد که می‌گفته است

« عثمان اندکی خوابید و چون بیدار شد گفت: این قوم مرا خواهند کشت، گفتم: ای امیرمؤمنان هرگز چنین نخواهد بود، گفت: رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر را در خواب دیدم گفتند امشب روزه پیش ما بگشای، یا گفتند امشب روزهات را پیش ما خواهی گشود.

### سخن از آنکه عثمان قرآن را در یک رکعت نماز می خواند

یزید بن هارون از هشام، از محمد بن سیرین نقل می کند که: « عثمان گاهی شب زنده داری می کرد و تمام قرآن را در یک رکعت می خواند.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از محمد بن ابراهیم، از عبدالرحمن بن عثمان نقل می کند که می گفته است: « شبی پشت مقام ابراهیم به نماز ایستادم و دلم می خواست کسی در آن شب بر من پیشی نگیرد در این هنگام متوجه شدم کسی مرا صدا می زند نخست توجه نکردم دوباره تکرار کرد، نگرستم عثمان بن عفان بود خود را از پشت مقام کنار کشیدم آمد و ایستاد و تمام قرآن را در یک رکعت خواند و برگشت.

ابومعاویه ضریر از عاصم احول، از ابن سیرین نقل می کند: « چون عثمان کشته شد همسرش گفت: او را کشتید و حال آنکه تمام شب را شب زنده دار بود و تمام قرآن را در یک رکعتی خواند.

عبدالله بن نمیر از قیس، از ابواسحاق، از قول مردی که نامش را می برد نقل می کند که می گفته است: « مردی خوشبو و خوش لباس را دیدم که پشت کعبه ایستاده نماز می گزارد و غلامی پشت سرش ایستاده و هرگاه در ادامه آیات دچار اشتباه می شود او تکرار می کند، پرسیدم این کیست؟ گفتند: عثمان بن عفان است.

یوسف بن عرق از خالد بن بکیر، از عطاء بن ابی رباح نقل می کند: « عثمان بن عفان در مکه نخست با مردم نماز گزارد. آن گاه تمام قرآن را در نماز وتر خود پشت مقام ابراهیم خواند و آن یک رکعت به بنیراء معروف شد.

مسلم بن ابراهیم از قره بن خالد و سلام بن مسکین از محمد بن سیرین نقل می کرد: « چون جمع شدند عثمان را بکشند همسرش گفت: چه او را بکشید و چه دست از او بردارید، او شب زنده دار بود و تمام قرآن را در یک رکعت می خواند.

## میراث عثمان و مدت عمر او و محل دفن او

واقعی از ابن ابی سیرة، از سعید بن ابی زید، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ نقل می‌کند: \* روز کشته شدن عثمان بن عفان سی میلیون درم و پانصد هزار درم دیگر و یکصد و پنجاه هزار دینار از مال او پیش خزانة دارش بود که همه به غارت و تاراج رفت.<sup>۱</sup> ابوبکر بن عبدالله بن ابی اُویس از قول عموی مادر بزرگش ربیع بن مالک بن ابی عامر، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* مردم خوش نمی‌داشتند مردگان خود را در محل حش کوكب دفن کنند و عثمان بن عفان می‌گفت بزودی مرد نیکوکاری خواهد مرد و این جا دفن خواهد شد و سپس مردم از او پیروی خواهند کرد، گویند: عثمان نخستین کس بود که در آن گورستان دفن شد. محمد بن سعد می‌گوید: این حدیث را برای واقعی گفتم آن را شناخت.

عمرو بن عبدالله بن عَبَّسَة از محمد بن عبدالله بن عمرو، از ابن لبیبة، از عبدالله بن عمرو بن عثمان نقل می‌کند که: \* روز اول محرم سال بیست و چهارم هجرت با عثمان به خلافت بیعت شد و روز جمعه هیجده شب از ذیحجه سال سی و شش!؟ بعد از نماز عصر در حالی که روز بود کشته شد و شب شنبه میان نماز مغرب و عشاء در حش کوكب در بتبع دفن شد و آن جا امروز مقبره بنی امیه است. گویند: مدت خلافت او از دوازده سال دوازده روز کمتر بود و در هشتاد و دو سالگی کشته شد ولی ابو معشر می‌گفت سن عثمان به هنگام مرگ هشتاد و پنج سال بوده است.

۱. به راستی سنگت انگیز است که این همه اندوخته در خانه او چگونه و از کجا فراهم آمده است؟ اعتراض حباب ابو ذر بر همین گونه کارهای عثمان بوده است. — م.

**کسانی که عثمان را دفن کردند، و هنگام دفن او، کسانی که جسد او را جمع کردند و کسی که بر او نماز گزارد و کسی که در گور او وارد شد و کسانی که او را تشییع کردند و محل دفن او**

واقعی از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی، از پدرش، از عبدالله بن نيار اسلمی، از پدرش نقل می‌کند: «چون معاویه به حج آمد به خانه‌های قبیله اسلم نگرست که در پیچه‌های خود را در بازار گشوده بودند. گفتم: خانه‌های اینها را تاریک کنید (جلو آن دیوار بکشید). که خداوند گورهایشان را تاریک کند. اینها فاتلان عثمان هستند. نیاربن مکرم می‌گوید: من پیش معاویه رفتم و گفتم: خانه من باید بر من تاریک شود و حال آنکه من یکی از چهار نفری هستم که جسد امیر مؤمنان عثمان را جمع کردیم و بر او نماز گزاردیم و دفن کردیم. معاویه مرا شناخت و گفت: مقابل در پیچه‌های خانه مرا دیوار نکشند. گوید: آن‌گاه مرا به تنهایی و در خلوت خواست و پرسید جسد عثمان را چه وقت برداشتید و چه هنگام او را دفن کردید و چه کسی بر او نماز گزارد؟ گفتم: شب شنبه میان نماز مغرب و عشا من و جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و ابوجهم بن حذیفه عدوی او را جمع کردیم و جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد، معاویه او را تصدیق کرد. گوید: همانها هم در گور عثمان وارد شده بودند.

واقعی از عبدالرحمن بن ابی الزناد، از محمد بن یوسف نقل می‌کند: «همان شب نائله دختر فرافصه در حالی که جلو و پشت پیراهن خود را دریده بود و فریاد می‌کشید: ای وای بر امیر مؤمنان، چراغی به دست گرفته و از خانه بیرون آمد، جبیر بن مطعم به او گفت: چراغ را خاموش کن که متوجه ما نشوند زیرا می‌ترسم شورشیان که بر در خانه‌اند هجوم آورند، او چراغ را خاموش کرد و با جسد عثمان خود را به بقیع رساندند. آن‌جا جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد و حکیم بن حزام و ابوجهم بن حذیفه و نیاربن مکرم اسلمی هم پشت سرش ایستادند و نائله دختر فرافصه و ام‌البنین دختر عیینه همسران عثمان هم همراهشان بودند، نیاربن مکرم و ابوجهم بن حذیفه و جبیر بن مطعم وارد گور شدند و حکیم بن حزام و نائله و ام‌البنین جسد را وارد گور کردند و برای او لحد ساختند و خشت چیدند و اثر گورش را محو کردند و بازگشتند و پراکنده شدند.

یزید بن هارون از ابو مالک عبدالملک بن حسین نخعی، از عمران بن مسلم بن رباح، از عبدالله یثقی نقل می‌کند: «جبیر بن مطعم همراه شانزده تن دیگر که با خودش هفده تن بودند بر عثمان نماز گزارده، محمد بن سعد می‌گوید: همان حدیث اول که چهارتن بر او نماز گزارده‌اند صحیح‌تر است.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از قول عموی مادر بزرگ خود ربیع بن مالک بن ابی عاصرا، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «من یکی از کسانی بودم که جسد عثمان را پس از مرگ حمل کردیم، جسد را روی دری نهادیم و به واسطه اینکه با سرعت حرکت می‌کردیم سر او مرتب به تخته می‌خورد و ما سخت می‌ترسیدیم تا آنکه او را در محل حش کوب در گورش پنهان کردیم.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از عبدالرحمن بن ابی الزناد نقل می‌کند که می‌گفته است: «جسد عثمان را چهار نفر جمع کردند، جبیر بن مطعم، حکیم بن حزام، نبار بن مکرم اسلمی و جوانی عرب، گوید، به او گفتم: آیا آن جوان عرب پدر بزرگ مالک بن ابی عامر بوده است؟ گفت: نامش را به من نگفتند و عثمانیها به این موضوع آشناترند و رعایت این حرمت را بیشتر می‌کنند.

عفان بن مسلم از معتمر بن سلیمان، از قول پدرش، از ابو عثمان نقل می‌کند که می‌گفته است: «عثمان در وسط ایام تشریق (یازدهم ذیحجه) کشته شده است.

عبدالله بن ادريس از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم، از سعید بن زید بن عمرو بن نشیل نقل می‌کند که می‌گفته است: «فراموش نمی‌کنم که عمر، من و خواهرش را به واسطه اینکه مسلمان بودیم به بند کشیده بود (سعید بن زید شوهر خواهر عمر است) و می‌گویم که اگر در قبال این کاری که با عثمان کردید کوه احد از هم پاشیده می‌شد شایسته آن بود.

### آنچه اصحاب پیامبر (ص) گفتند

عبدالله بن ادريس از محمد بن ابی ایوب، از حمید بن ابی هلال، از عبدالله بن عکیم نقل می‌کند که می‌گفته است: «پس از عثمان دیگر هرگز در ریختن خون خلیفه‌ای کمک نخواهم کرد. به او گفته می‌شد: ای ابو معبد مگر تو در ریختن خون او کمک کرده‌ای؟

می‌گفته است: نه ولی معایب او را بیان می‌کردم و این کمکی بر ریختن خون او بود.  
عبدالله بن ادریس از لیث، از زیاد بن ابی ملیح، از قول پدرش، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «اگر مردم همگان بر قتل عثمان هم صدا و موافق بودند همانا سنگسار می‌شدند همچنان که قوم لوط سنگسار شدند.

عارم بن فضل از صعق بن حزن، از قتاده، از زهدم جَرَمی نقل می‌کند: «ابن عباس خطبه خواند و ضمن آن گفت: اگر مردم در صدد مطالبه خون عثمان بر نمی‌آمدند از آسمان بر آنان سنگ می‌بارید.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان، از علاء بن عبدالله بن رافع، از میمون بن مهران نقل می‌کند که: «چون عثمان کشته شد حدیقه درحالی که انگشتهای دست خود را محکم می‌فشرد گفت: چنان پارگی‌ای در اسلام ظاهر شد و چنان شکافی پدید آمد که هیچ کوهی نمی‌تواند آن را پُر کند.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از ابوبه، از ابوقلابه نقل می‌کند: «چون خبر کشته شدن عثمان به ثمامه بن عدی که امیر صنماء و از صحابه بود رسید مدنی گریست و سپس گفت: اکنون مسأله خلافت پیامبر (ص) میان این است از بین رفت و مبدل به پادشاهی و ستمگری شد و هرکس بر چیزی غلبه کند آن را خواهد خورد.

احمد بن اسحاق حَضْرَمی هم از وَهَب بن خالد، از ایوب، از ابوقلابه، از ابوشعث صنعانی، از ثمامه همین موضوع را نقل می‌کند و می‌افزاید که او از فریش بوده است.

سلیمان بن حرب و عارم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی بن سعید، از ابوحمید ساعدی نقل می‌کنند: «چون عثمان کشته شد ابوحمید ساعدی که از شرکت‌کنندگان بدر است گفت: پروردگارا به خاطر تو و برای رضای تو عهده دار می‌شوم که این کار و آن کار را نکنم و هرگز تا هنگامی که به دیدار تو بیایم نخواهم خندید.

ابومعاویه از اعمش، از ابوصالح نقل می‌کند که: «ابوهریره هرگاه به خاطر می‌آورد که با عثمان چگونه رفتار کردند، می‌گریست و گویی هم اکنون هم صدای‌های گریستن او را می‌شنوم.

محمد بن عبید طنافسی از فطرن خلیفه، از زید بن علی روایت می‌کند: «زید بن ثابت روز محاصره خانه عثمان بر او می‌گریست.

یزید بن هارون از یمان بن مغیره، از اسحاق بن شوید نقل می‌کند: «کسی برایم نقل

کرد که شنیده است حسان بن ثابت می گفته است:

گویی در این شامگاه اصحاب پیامبر همچون شتران قربانی کنار در مسجد کشته می شوند.  
آری بر ابو عمرو (عثمان) برای آزمایش خوبی که داد می گریم و او اکنون در بتبع  
غرفه آرמיד.<sup>۱</sup>

مسلم بن ابراهیم از سلام بن مسکین، از مالک بن دینار نقل می کند که می گفته است  
: « شنیدم عبدالله بن سلام روز کشته شدن عثمان می گفت امروز عرب نابود شد.

ابو معاویه ضریر از اعمش، از ابوصالح نقل می کند که : « روز قتل عثمان شنیدم  
عبدالله بن سلام می گوید اگر به اندازه شاخ خون گیری خون بریزید به همان نسبت از خداوند  
دور می شوید.

عبدالرحمن بن محمد محاربی از لیث، از طاووس نقل می کند : « چون عثمان کشته  
شد از عبدالله بن سلام پرسیدند صفات عثمان در کتابهای یهودیان چگونه بود؟ گفت: چنین  
یافتیم که او روز قیامت بر کشنده و زبون کننده خود امیر خواهد بود.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوشهاب، از خالد خداه (کششدوز)، از ابوفلابه نقل  
می کند که می گفته است برای من نقل کرده اند که : « روز رستاخیز عثمان بن عفان در مورد  
قاتلان خود حکم خواهد کرد.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از لیث، از طاووس نقل می کند : « چون عثمان کشته شد از  
عبدالله بن سلام پرسیدند صفات عثمان در کتابهای یهودیان چگونه بود؟ گفت: چنین یافتیم  
که او روز قیامت بر کشنده و زبون کننده خود امیر خواهد بود.

ابو معاویه ضریر از لیث، از طاووس، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است : « چون  
عثمان کشته شد سه مرتبه از علی (ع) شنیدم می گفت: به خدا سوگند که نه من کشتم و نه به این  
کار فرمان دادم بلکه دیگران بر من غالب شدند.

عبدالله بن نمیر از شریک، از عبدالله بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل می کند  
که می گفته است : « علی (ع) را در محل احجار زیت<sup>۲</sup> دیدم که دستهایش را برافراشته بود و

۱. از قطعی است که در دیوان حسان بن ثابت، چاپ بیروت، ۱۹۶۶ میلادی شش بیت آن با اندک اختلافی آورده است:

وَ كَانُوا اصْحَابَ النَّبِيِّ نَشْبَةً

اَلْكَفَى اَنَا عَمْرُو بَعْضِ بِلَالِ

مَنْ كَانَ تَمَّتْ عِدَّتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ

اَسَى رَهْبًا فِى بَيْتِ الْعَرْشِ

۲. احجار زیت، جایی در مدینه نزدیک خانه عثمان و گویند محلی بوده که برای نماز باران آنجا جمع می شده اند، رکن:

می گفت: خدایا من از کار عثمان پیش تو بیزاری می جویم.

رُوح بن عباد از عثمان بن عتاب، از خالد ربیع نقل می کند که می گفته است: \* در کتاب فرخنده الهی چنین آمده که عثمان بن عفان دستهای خود را به پیشگاه الهی برافراشته و می گوید پروردگارا بندگان مؤمن تو مرا کشتند.<sup>۱</sup>

ابومعاویه ضریر از اعمش، از خیشمه، از مسروق نقل می کند: \* پس از کشته شدن عثمان، عایشه می گفت: نخست او را همچون پارچه تمیز از کثافت و چرک رها کردید و سپس او را همان طور که گوسپند را می کشند کشتید آیا نمی شد پیش از آنکه کشته شود او را اصلاح کنید. مسروق می گوید، به عایشه گفتم: این کار را تو کردی و تو بودی که به مردم نامه نوشتی و دستور خروج به آنان دادی. گوید، عایشه گفت: نه سوگند به کسی که مؤمنان به او ایمان آورده اند و کافران به او کافر شده اند که من هرگز و تا هم اکنون که اینجا نشسته ام سیاهی ای بر سپیدی ای ننوشته ام. اعمش می گوید: گفته اند که عایشه با زبان خود مردم را برمی آغاید.

عازم بن فضل از حماد بن زید، از زبیر، از عبدالله بن شقیق، از عایشه نقل می کند که می گفته است: \* نخست عثمان را همچنان که ظرف را می شویند شستید و سپس او را کشتید. عفان بن مسلم از جریر بن حازم، از محمد بن سیرین نقل می کند: \* چون عثمان کشته شد عایشه می گفت: نخست این مرد را همچنان که ظرف را می شویند شستید و سپس او را کشتید.

عمرو بن عاصم کلابی از ابوالاشهب، از حسن بصری نقل می کند که می گفته است: \* هنگامی که قاتلان عثمان به عقوبت می رسیدند، فاسق پسر ابوبکر را گرفتند و در پوست خری نهادند و آتش زدند. گوید: حسن بصری هیچ گاه محمد بن ابی بکر نمی گفت، بلکه به همین صورت فاسق پسر ابوبکر از او نام می بُرد.

عمرو بن عاصم کلابی از ابوالاشهب، از عوف، از محمد بن سیرین نقل می کرد: \* حَدِیْقَةُ بن المِیَان می گفت: خدایا اگر کشتن عثمان کار خیری بود من از آن بی بهره ام و اگر

→

یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۱، م.

۱- این بنده درست نمی بینم که منظور خالد ربیع چیست آیا معتقد به تأویل درباره آیه ای از قرآن به این صورت بوده است؟! - م.



کار بدی بود من از آن بری هستم. به خدا سوگند اگر قتل او خیر بوده باشد، از آن شیر دوشیده خواهد شد و اگر قتل او شر باشد مابه خونریزی است و گرفتار خونریزی خواهند شد.

عمر بن عاصم از همام، از قتاده، از ابوالملیح، از عبدالله بن سلام نقل می‌کند که می‌گفته است: «هرگز پیامبری را نکشته‌اند مگر اینکه هفتاد هزار نفر از امت او کشته شده‌اند و هرگز خلیفه پیامبری کشته نشده مگر اینکه سی و پنج هزار نفر از امت کشته شده‌اند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از ایوب، از قنافة عقیلی، از مطرف نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیش عمار بن یاسر رفتم و به او گفتم: ما گمراه بودیم خداوند هدایت‌مان فرمود و اعراب صحرائشین بودیم هجرت کردیم و متیم شدیم قرآن آموختیم و در راه خدا جهاد کردیم. هرگاه کسی که به جهاد رفته بود برمی‌گشت قرآن فرا می‌گرفت و آنان که مقیم بودند به جهاد می‌رفتند و همواره منتظر و مترصد بودیم که ببینیم شما به ما چه دستوری می‌دهید. هر دستوری می‌دادید اطاعت می‌کردیم و اگر از کاری منع می‌کردید از آن دست برمی‌داشتیم، چون نامه شما رسید که امیر مؤمنان عمر کشته شده است و ما با عثمان بیعت کرده‌ایم و او را برای خود و شما برگزیدیم ما هم تسلیم شدیم و در پی بیعت شما با او بیعت کردیم، چرا او را کشتید، و در این مورد پاسخی از او نشنیدیم.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر بن معاویه، از کنانه آزاد کرده صفیه نقل می‌کند که می‌گفته است: «مردی سیاه‌پوست از مردم مصر را که نامش جبلة بود روز محاصره خانه عثمان دیدم که دستهایش را گشوده یا بلند کرده بود و می‌گفت من قاتل عثمانم.

حجاج بن نضیر از ابوخلده، از مسیب بن دارم نقل می‌کند: «کسی که عثمان را کشت با آنکه پس از آن در هفده جهاد شرکت کرد و اطرافیان او شهید شدند ولی بر سر او چیزی نیامد و سرانجام هم در بستر مرد. [یعنی از سعادت شهادت محروم شد].<sup>۱</sup>

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که سی توان به همه گفتارهای اصحاب پیامبر (ص) که به تصریح قرآن گروهی از ایشان دلاخته اموال بوده‌اند و اگر چیزی به آنان داده می‌شد حسود و در غیر آن صورت حسنگین بوده‌اند (آیه ۵۷ سوره بقره) و برخی دیگر شهره به بنای بوده‌اند، بدان گونه که پس از ایمان به کفر گرایش پیدا کرده‌اند (آیه ۶۵ همان سوره) اعتماد کرد. - م.

## ابو حذیفة

نامش هُثَیْم و پسر عتبه پسر ربیعة پسر عبدشمس پسر عبدمناف پسر قُصَی است، مادرش فاطمه ام صفوان دختر صفوان بن اُمیة بن مُحَرث کنانی است. ابو حذیفة را پسری است به نام محمد که مادرش سَهْلَة دختر سهیل بن عمرو از خاندان بنی عامر بن لُوی است و هموست که علیه عثمان هم قیام کرد و مردم مصر را تشویق کرد که به مدینه بیایند، پسر دیگری هم به نام عاصم داشته است که مادرش آمنه دختر عمرو بن حرب بن امیه است، اولاد ابو حذیفة منقرض شده‌اند و کسی از ایشان باقی نمانده است. فرزندان پدرش عتبه هم غیر از فرزندزادگان مغیره بن عامر بن عاصم بن ولید بن عتبه که در شام ساکن هستند از میان رفته‌اند. واقدی از محمد بن صالح، از بزرگواران رومان نقل می‌کند که می‌گفته است: «ابو حذیفة پیش از آنکه پیامبر (ص) به خانه ارقم بروند و دعوت را آشکار کنند مسلمان شده است. گفته‌اند ابو حذیفة از کسانی است که در هردو هجرت به حبشه همراه همسر خود سهله دختر سهیل بن عمرو به آنجا هجرت کرده است و همسرش همان‌جا فرزندش محمد را برای او زاییده است.

واقدی از عبدالجبار بن عُمارة، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، همچنین از موسی بن یعقوب، از محمد بن جعفر بن زبیر نقل می‌کند: «چون ابو حذیفة فرزند عتبه و سالم آزاد کرده ابو حذیفة از مکه به مدینه هجرت کردند، در خانه عبّاد بن بشر فرود آمدند و هردو با هم در جنگ یمامه کشته شدند.<sup>۱</sup> و گفته‌اند رسول خدا (ص) میان ابو حذیفة و عبّاد بن بشر عقد برادری بست.

واقدی از عبدالرحمن بن ابی زناد، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «ابو حذیفة در جنگ بدر حاضر بود و از پدر خود عتبه بن ربیعة دعوت به نبرد کرد، خواهرش هند دختر عتبه این دو بیت را در هجای ابو حذیفة سرود:

لوچ چشم دندان‌گراز نافر خنده پی، ابو حذیفة که در آیین از همگان بدتر است، آیا حاضر نیستی پدری را که از کودکی تا هنگامی که جوان برومندی شده‌ای و پرورش داده است

۱. جنگ یمامه، همان جنگ با سبله کذاب است که در سال یازدهم یا دوازدهم هجرت صورت گرفته است، رکن: ابن اثیر، کامل التواریخ، ج ۲، چاپ بیروت، ۱۹۶۵، ص ۳۶۰-م.

سپاسگزار باشی.<sup>۱</sup>

گوید، ابو حذیفه مردی کشیده قامت و خوش چهره و دندانهایش از کناره یکدیگر رسته بود و در عین حال لوج هم بود، همچنین ابو حذیفه در جنگ احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا (ص) شرکت کرد و در سال دوازدهم هجرت در پنجاه و سه با چهار سالگی در جنگ یمامه به روزگار خلافت ابوبکر صدیق شهید شد.

### سالم آزاد کرده ابو حذیفه

موسی بن عقبه می گوید: « سالم پسر معقل از اهل اصطخر<sup>۲</sup> است و برده ثبینه دختر یعار است که از خاندان بنی عبید بن زید بن مالک بن عوف از قبیله اؤس و از تیره انیس بن قناده است. بنابراین سالم را از این جهت که برده انصار بوده از انصار می شمردند و از این جهت که ابو حذیفه او را آزاد کرده است او را از مهاجران می شمردند.

واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از داود بن حصین، از ابوسفیان نقل می کند که می گفته است: « سالم برده ثبینه دختر یعار انصاری بود، ثبینه همسر ابو حذیفه بود و سالم را آزاد کرد و ابو حذیفه او را به فرزندگی قبول کرد و بدین سبب به او سالم پسر ابو حذیفه هم می گفتند. سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابو حذیفه است می گوید: پس از اینکه آیه: فرزند خوانده هایتان را به نام پدرانشان بخوانید، نازل شد نزد پیامبر (ص) رفتم و گفتم: سالم در نظر ما همچون فرزند خود ماست، فرمود: او را پنج مرتبه از شیر خود بیاشامان و فرزند رضاعی تو خواهد شد. گوید با آنکه او نسبتاً بزرگ بود چنان کردم و شیرش دادم، و ابو حذیفه، فاطمه دختر ولید بن عقبه برادرزاده خود را به همسری او در آورد. گوید: چون در جنگ یمامه کشته شد ابوبکر میراث او را برای همین یانو فرستاد که پذیرفت بعد هم عمر فرستاد و او گفت من سالم را در راه خدا آزاد کرده بودم و عمر میراث

۱. الْأَحْوَالُ الْأَمَلِ الْمَشْهُومِ طَابِرَهْ      ابو حذیفه شر الناس فی الدین

أنا شکرنا آبا وناکه بن صخر      حتی نمت سائنا عمر محمود

۲. اصطخر، هم نام شهر و هم نام منطقه ای است در فارس و نزدیک شیراز. زکاء: اس حوقل، صوره الأدهم، صباب

مکنة الحیات، بیروت، ص ۲۴۶-م.

او را در بیت‌العمال نهاد.<sup>۱</sup>

واقدی می‌گوید: چون این موضوع را برای ابن ابی‌ذئب گفتم، گفت: یزید بن ابی‌حبیب از سعید بن مسیب برای من نقل کرد که سالم سائبه<sup>۲</sup> بود. بدین جهت وصیت کرد یک سوم از اموالش را در راه خدا بدهند و یک سوم دیگر را صرف آزادی بردگان کنند و یک سوم آن را به دوستانش بپردازند.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از محمد نقل می‌کند: «سالم مولای ابوحنذیفه را زنی از انصار به طریق سائبه آزاد کرد و گفت در ولای هرکس که می‌خواهی در آی و او خود را به ولای ابوحنذیفه درآورد و به خانه او می‌رفت. همسر ابوحنذیفه از رسول خدا پرسید که آیا او محرم است یا نه؟ پیامبر فرمود: این موضوع را از چهره ابوحنذیفه دانستم حالا هم او را شیر بده. گفتم: او بزرگ است و ریش او درآمده است فرمود: می‌دانم، گوید: سالم در جنگ یمامه کشته شد و میراث او را به همان زن که آزادش کرده بود دادند.

فضل بن دکین می‌گوید معقل بن عبیدالله، از ابن ابی‌ملیکه، از قاسم بن محمد نقل می‌کند: «سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابوحنذیفه بود به حضور رسول خدا (ص) آمد و گفت: سالم در ولای ابوحنذیفه است و به حد بلوغ رسیده آیا به من محرم است. فرمود: از شیر خود به او بیاشام و چون او را شیر دهی بر تو محرم می‌شود، همچنان که اشخاص نسبی محرم می‌شوند.

واقدی از معمر، از زهری، از ابو عبیده بن عبدالله بن زعمه بن اسود، از مادرش از قول ام سلمه نقل می‌کند که می‌گفته است: «این گونه شیر دادن و رضاع مخصوص سالم بوده و اجزای آن است که پیامبر (ص) فقط در مورد او داده‌اند و همسران پیامبر (ص) هرگز به آن عمل نکرده‌اند.

همچنین واقدی از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است

۱. با توجه به مسائل رضاع نمی‌توان اینگونه روایات را بدون بررسی و اظهارنظر مجتهدان ملاک قضاوت قرار داد. - م.  
 ۲. ظاهراً منظور از سائبه این است که چون برده‌ای را آزاد می‌کرده‌اند، آزادکننده در مواردی خود را از میراث او بی‌نیاز می‌داند و آن حق را از خود سلب می‌کرده و چنین آزادشده‌ای را سائبه می‌نامیدند، در مختصر تابع حلی و معتدلاً نامیه این اصطلاح را ندیدم ولی ابن اثیر در نهایه، ج ۲، جاب معمر، ص ۴۳۱ همین مطلب را آورده است. - م.

« میان همسران پیامبر (ص) فقط من به این حکم تمسک می‌کنم.

عبدالله بن موسی از شیبان، از منصور، از مالک بن حارث نقل می‌کند که می‌گفته است: « زید بن حارثه به اصل و نسب خود معروف و شناخته شده بود و حال آنکه نسب سالم مولای ابوحنظله را کسی نمی‌دانست و فقط می‌گفتند سالم از صالحان و نیکوکاران است.

واقفی از عبدالحمید بن عمران بن ابی‌انس، از قول پدرش نقل می‌کند که ابن عمر می‌گفته است: « سالم به هنگام هجرت از مکه به مدینه در طول راه برای مهاجران پیشنمازی می‌کرد زیرا از همه‌شان بیشتر قرآن می‌دانست.

واقفی همچنین از اقلح بن سعید، از ابن کعب قرظی نقل می‌کند که می‌گفته است: « سالم در قباء هم پیش از آنکه پیامبر (ص) به مدینه برسد بر مهاجران که عمر بن خطاب هم میان ایشان بود پیشنمازی می‌کرد.

انس بن عیاض و عبدالله بن نمیر از عبدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است: « مهاجران نخستین چون از مکه به مدینه آمدند در منطقه غُصْبَة که نزدیک قباست فرود آمدند و سالم مولای ابوحنظله در نماز بر آنان امام بود که از همگان بیشتر قرآن می‌دانست. عبدالله بن نمیر در حدیث خود افزوده است که عمر بن خطاب و ابوسلمه بن عبدالاسد هم میان همان مهاجران بودند.

واقفی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند که: « رسول خدا میان سالم و ابو عبیده بن جراح و میان او و معاذ بن معص انصاری عقد برادری بست.

واقفی از یونس بن محمد ظفیری، از یعقوب بن عمر بن قتاده، از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نقل می‌کند: « چون روز جنگ یمامه مسلمانان به هزیمت گریختند سالم گفت: ما هرگز در خدمت رسول خدا چنین عمل نمی‌کردیم. برای خود گوری کند (سنگری کند) و در آن ایستاد و پرچم مهاجران در دست او بود و چندان جنگ کرد ناکشته شد رحمت خدا بر او باد. جنگ یمامه در سال دوازدهم هجرت به روزگار خلافت ابوبکر بود. واقفی می‌گوید، کس دیگری غیر از یونس بن محمد می‌گفت: سر سالم کنار پاهای جسد ابوحنظله افتاده بود باسر ابوحنظله کنار پاهای جسد سالم.

ابومعاویه ضریر از ابواسحاق شیبانی، از عبید بن ابی‌جعفر، از عبدالله بن شداد بن هاد نقل می‌کند: « سالم در جنگ یمامه کشته شد، عمر میراث او را که دوست‌درم بود به

مادرش داد و گفت به مصرف برسان.

از همپیمانان بنی عبدشمس، از خاندان غنم بن دودان بن اسد بن  
خزیمه بن مدرکه که همپیمان حرب بن امیه و  
ابوسفیان بن حرب هستند

### عبدالله بن جحش

ابن رثاب بن یَعْمُر بن صبرة بن ثرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه، کنیه اش  
ابومحمد است و مادرش اُمَیْمَةُ دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است.<sup>۱</sup>  
واقعی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می کند: «عبدالله و عبیدالله و  
ابو احمد که هر سه پسران جحش هستند پیش از آنکه پیامبر (ص) در مکه به خانه ارقم برود  
مسلمان شدند. گویند: عبدالله و عبیدالله پسران جحش در هجرت دوم به حبشه آنجا  
هجرت کردند، ام حبیبه دختر ابوسفیان که همسر عبیدالله است همراه او بود، عبیدالله در  
حبشه مسیحی شد و همان جا درگذشت و عبدالله به مکه برگشت.

واقعی از عمر بن عثمان جحشی، از پدرش نقل می کند که می گفته است: «خاندان  
بنی غنم بن دودان اهل اسلام بودند و مرد و زن ایشان در هجرت به مدینه پیشگام شدند و  
همگی از مکه بیرون آمدند و درهای خانه های خود را بستند، از جمله عبدالله بن جحش و  
برادرش عبید بن جحش که به ابو احمد معروف است و عکاشة بن محصن و ابوسفیان بن  
محصن و پسرش سنان بن ابی سنان و شجاع بن وهب و برادرش عقبه بن وهب و آریذ بن  
حُمَیْرَة و معبد بن نباته و سعید بن زقیش و برادرش یزید، و محرز بن نضلة و قیس بن جابر و  
عمرو بن محصن بن مالک و مالک بن عمرو و صفوان بن عمرو و ثقف بن عمرو و ربیع بن  
اکثم و زبیر بن عبید همگی هجرت کردند و در مدینه بر مبشر بن عبدالمنذر وارد شدند.

واقعی از عبدالله بن عثمان بن ابی سلیمان بن جبیر بن مطعم، از قول پدرش نقل  
می کند که می گفته است: «از جمله کسانی که در هجرت به مدینه پافشاری کردند و زن و

۱. جناب عبدالله بن جحش پسر عمه حضرت خنیس مرتبت و خواهرزاده حمزه رضی الله تعالی عنه است و با او در یک گور  
مدفون شده است. - م.

مرد ایشان هجرت کردند و درهای خانه‌های خود را بستند و هیچ‌کس از ایشان در مکه باقی نماند خاندان غنم بن دودان و خاندان ابوبکر و خاندان مظعون بودند.

واقعی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: «پیامبر (ص) میان عبدالله بن جحش و عاصم بن ثابت بن ابی افلح عقد برادری بست.

واقعی از خارجة بن عبدالله، از داود بن حُصَین، از نافع بن جُبیر نقل می‌کند: «پیامبر (ص) در ماه رجب که هفدهمین ماه هجرت بود عبدالله بن جحش را همراه تنی چند از مهاجران به مأموریتی در ناحیه نَخْلَة اعزام فرمود و هیچ‌کس از انصار با او نبودند، پیامبر (ص) او را فرمانده آن گروه قرار داد و نامه‌ای برای او نوشته شد و فرمود: چون دو روز راه پیمودی این نامه را بگشای و بخوان و به دستوری که داده‌ام قیام کن و به آن سو برو.»<sup>۱</sup>

واقعی از نجیح پدر معشر مدنی نقل می‌کند: «در این مأموریت عبدالله بن جحش ملقب به لقب امیر المؤمنین شد.

عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو از قول حماد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب نقل می‌کنند: «یک روز پیش از جنگ احد مردی شنید که عبدالله بن جحش می‌گوید: پروردگارا چون فردا با این جماعت روبه‌رو می‌شویم تو را سوگند می‌دهم که مرا بکشند و شکم مرا بدرند و بینی مرا ببرند تا چون بگویم چرا با تو چنین کردند بگویم پروردگارا در راه تو چنین شد، گوید: چون جنگ احد در گرفت کافران با عبدالله بن جحش چنان کردند که خواسته بود و مردی که این سخنان را از او شنیده بود می‌گفت: آنچه را در مورد جسد خود از خداوند مسألت کرده بود برآورده شد و امیدوارم خواسته‌های آن جهانی او هم برآورده شود.

عبدالله بن عبدالمجید حنفی بصری<sup>۲</sup> از کثیر بن زید، از مُطَلَب بن عبدالله بن حنظل نقل می‌کند: «پیامبر (ص) روزی که به سوی احد حرکت کرد در محل شیخان فرود آمد و شب را آنجا گذراند، با امداد ام سلمه برای پیامبر سانه پخته شده گوسپندی را آورد که پیامبر از آن تناول فرمود. سپس برای پیامبر آشامیدنی آورد و پیامبر از آن نوشید بقیه آن را مردی

۱. برای اطلاع بیشتر از سیره نخله، رکنه واقعی، معاری، ج ۱، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، صفحات ۱۴-۹، ص ۹.

۲. عبدالله بن عبدالمجید، از مناقب دارمی و دیگران، رازی در الجرح والشعرایی او را تفسیر می‌داند، رکنه، ذمسی، میزان الاعتدال، ج ۳، چاپ علی محمد بجاوی، مصر، ص ۱۳، ص ۱۳.

گرفت و اندکی آشامید و بقیه را عبدالله بن جحش گرفت و آن را به تمام آشامید. کسی گفت: کمی از این آب را باقی می‌گذاشتی می‌دانی کجا می‌روی؟ گفت: آری می‌خواهم در حالی خدا را دیدار کنم که سیراب باشم و آن برای من خوشتر از این است که تشنه باشم، پروردگارا از تو می‌خواهم که شهید شوم و مرا مثله کنند و بگویی برای چه با تو چنین کردند و بگویم در راه محبت تو و پیامبرت. گوید، عبدالله بن جحش در جنگ احد شهید شد او را ابوالحکم بن احنس بن شریق ثقفی کشت، و او همراه دایی خود حمزة بن عبدالمطلب در یک گور دفن شد. عبدالله به هنگام شهادت چهل و چندساله بود و مردی میانه بالا و دارای سر پر مو بود. پیامبر (ص) ماترک او را صرف خرید مزرعه‌ای برای فرزندش در خیبر فرمود.

### یزید بن زقینش

ابن رقاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن عنم بن دودان بن اسد بن خزیمه، کنیه او ابوخالد است، در جنگ بدر و احد و دیگر جنگها همراه رسول خدا شرکت کرد و روز جنگ یمامه در سال دوازدهم هجرت شهید شد.

### عکاشه بن محصن

ابن حُرثان بن فیس بن مرة بن کبیر بن عنم بن دودان بن اسد بن خزیمه، کنیه اش ابو محصن است، در جنگ بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا بود، و پیامبر (ص) او را به فرماندهی چهل تن به سر به عنمر فرستاد که بدون آنکه برخوردی پیش بیاید برگشتند. واقعی از عمر بن عثمان جحشی، از پدرانش، از ام فیس دختر محصن نقل می‌کند که می‌گفته است: « به هنگام رحلت پیامبر (ص) عکاشه چهل و چهارساله بوده و یکسال پس از آن به سال دوازدهم هجرت و روزگار خلافت ابوبکر در بُراخه اکتسه شد و عکاشه از زیباتر مردان بود.

۱- بُراخه، نام آبی از قبیله طئی در سرزمین نجد است و هم گفته‌اند، از بنی اسد است و در زمان ابوبکر جنگ بزرگی در آن صورت گرفت که در روایت بعدی ملاحظه می‌کنید، رکن: باقوت، معجم البلدان، ج ۲، چاپ مصر، ص ۱۶۱ - م.



واقدی از سعید بن محمد بن ابی زبیده از عیسی بن عُمَیْلَه فراری، از پدرش نقل می‌کند: \* در جنگ رده بر دشمن هجوم برد هرگاه بانگ اذان می‌شنید هماندم از هجوم دست برمی‌داشت و چون اذان نمی‌شنید حمله می‌کرد، گوید: چون خالد به طلیحه و اصحاب او نزدیک شد عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم را به صورت طلیحه و پشاهنگ گسیل داشت که برای او خیر بیاورند و آن دو سوارکار بودند عکاشه بر اسبی از خود که نامش رزام بود و ثابت بر اسبی از خود که نامش مُحَبَّر بود، آن دو به طلیحه و برادرش سلمه بن خویلد برخوردند که آنان هم به عنوان طلیحه بیرون آمده بودند، طلیحه به عکاشه پرداخت و سلمه به ثابت، سلمه اندکی بعد ثابت بن اقرم را کشت و در این هنگام طلیحه فریاد برآورد و به سلمه گفت: مرا دریاب که هم اکنون این مرد می‌کشد، سلمه هم بر عکاشه حمله کرد و همراه طلیحه او را کشتند و به سرعت به سوی لشکر خود گریختند و خبر دادند، عینیة بن حصن که همراه طلیحه بود و طلیحه او را در غیاب خود به فرماندهی لشکر گماشته بود از این خبر خوشحال شد و گفت این نشان پیروزی است، در این هنگام خالد بن ولید همراه مسلمانان رسید و به جنازه ثابت بن اقرم برخوردند که زیر دست و پای اسب سواران افتاده و این کار بر مسلمانان بسیار دشوار آمد و اندکی دیگر که راه پیمودند به جنازه عکاشه بن محسن برخوردند و چنان بر روحیه ایشان اثر گذاشت که به قول برخی نمی‌توانستند گام از گام بردارند.

واقدی می‌گوید عبدالملک بن سلیمان، از ضمرة بن سعید، از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از ابواقد لثی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* ما حدود دوست سوار بودیم و زبید بن خطاب فرمانده ما بود و ثابت بن اقرم و عکاشه بن محسن پیشاپیش ما بودند که چون به جنازه آنان برخوردیم سخن اندوهگین شدیم و خالد بن ولید و دیگر مسلمانان پشت سر ما بودند ما بر بالین جنازه‌های آنان ایستادیم و اندکی بعد خالد رسید و دستور داد برای آن دو گور کنیم و هر دو را با لباسهایشان و بدون اینکه آنها را غسل دهیم دفن کردیم و عکاشه زخمهای بسیار سنگین داشت.

واقدی می‌گوید: همین روایت صحیح‌تر و ثابت‌تر روایتی است که در مورد قتل عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم نقل شده است و خدای دانایانتر است.

## ابوسنان بن محسن

ابن حرثان بن قیس بن مُرّة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسدبن خزیمه، در جنگ بدر و احد و خندق شرکت داشت و در آن هنگام که پیامبر (ص) بنی قریظه را محاصره کرده بود درگذشت. و کعب بن جراح از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر نقل می کند که می گفته است: «نخستین کس که در بیعت رضوان با رسول خدا (ص) بیعت کرد، ابوسنان بوده است و حال اینکه این سخن نادرست است، زیرا ابوسنان هنگامی که پیامبر (ص) بنی قریظه را محاصره کرده بود درگذشت و این در سال پنجم هجرت بود و در جایی که امروز گورستان بنی قریظه است دفن شد و به هنگام مرگ چهل سال داشت و از برادر خود عکاشه دو سال بزرگتر بوده است. گوید: آن کسی که در صلح حدیبیه و در بیعت رضوان در سال ششم هجرت با رسول خدا بیعت کرد پسر ابوسنان است که همراه پدر خود در جنگ بدر شرکت کرده بود و در جنگ احد و خندق و دیگر جنگها هم شرکت داشت.

## سنان بن ابی سنان بن محسن بن حرثان

ابن قیس بن مُرّه فاصله سنی میان او و پدرش بیست سال بود او در جنگهای بدر و احد و خندق و حدیبیه شرکت داشت و او نخستین کسی است که در بیعت رضوان با پیامبر (ص) بیعت کرد و در سال سی و دوم هجرت درگذشت.

## شجاع بن وهب

ابن ربیع بن اسدبن ضحیب بن مالک بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسدبن خزیمه. واقعی از عمر بن عثمان جحشی نقل می کند که می گفته است: «کنیه شجاع بن وهب ابو وهب بود و مردی لاغر و بلند قامت و گوز پشت بود، او از هجرت کنندگان به حبشه در هجرت دوم است و رسول خدا میان او و اوس بن خولی عقد برادری بست. واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه، از عمرو بن

حَكْمٌ نَقَلَ مِی كَنْدَ كَه مِی كُتَبَه اَسْت : پیامبر (ص) شجاع بن وهب را به فرماندهی بیست و چهار پیاده به جمع هوازن که در منطقهٔ یسی از سرزمینهای بنی عامر در ناحیهٔ زَکِیَّة بودند اعزام فرمود و دستور داد بر آنها شبیخون زند و او بامدادی که هنوز هوا گرگ و میش بود بر آنان هجوم برد و مقدار زیادی شتر و گوسپند به چنگ آوردند.

واقعی می گوید، همین شجاع بن وهب از طرف پیامبر (ص) نامهٔ آن حضرت را برای حارث بن ابی شمر غسانی که ساکن غوطه دمشق بود برد، حارث مسلمان نشد ولی حاجب او که نامش مَثْرَبی بود مسلمان شد و نامه‌ای همراه شجاع برای پیامبر (ص) نوشت و اعلام کرد که مسلمان است و پیامبر (ص) فرمود: راست می گوید. شجاع بن وهب در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر در التزام رکاب پیامبر (ص) بود و در سال دوازدهم هجرت در جنگ بعامه و چهل و چند سالگی شهید شد.

### عُقْبَةُ بْنُ وَهَبٍ

ابن ربیعہ بن اسد بن ضُہَیْب، برادر شجاع بن وهب است که در جنگ بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بوده است.

### زُبَیْعَةُ بْنُ اَكْثَمٍ

ابن سَحْبَرَةُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ لُكَيْزِ بْنِ عَامِرِ بْنِ عَتَمِ بْنِ دُودَانَ بْنِ اسَدِ بْنِ خَزِيمَةَ، این نسب را محمد بن اسحاق برای او آورده است.

واقعی می گوید عمر بن عثمان جعفی از قول نیاکان خود نقل می کند : کتبه ربیعہ ابو یزید بود و سخت کوفته قامت. در سی سالگی خود در جنگ بدر شرکت کرد و سپس در احد و خندق و حدیبیه هم شرکت داشت و در جنگ خیبر شهید شد، شهادتش در سال هفتم هجرت و سی و هشت سالگی او بوده است<sup>۱</sup>، و او را کنار دژ نطاة<sup>۲</sup> حارث یهودی شهید کرد.

۱. اگر طوق روایت قبل در جنگ بدر سی ساله بوده باید در حیر سی و بیح ساله باشد نه سی و هفت ساله. -م-

۲. نطاة، نام یکی از دژها و قلعه‌های استوار یهودیان حیر است. -م-

## محرز بن نضلة

ابن عبدالله بن مرة بن كبير بن عثم بن دودان بن اسد بن خزيمه، كنيه اش ابو نضله و سپيد پوست و خوش صورت و ملقب به فهيرة بود. بنی عبدالاشهل مدعی بودند که او همپیمان ایشان است، واقدي می گوید از ابراهيم بن اسماعيل بن ابی حبيبة شنيدم که چنین اظهار می داشت و می گفت در روز سرح<sup>۱</sup> از بنی عبدالاشهل فقط محرز بن نضله درحالی که بر اسب محمد بن مسلمة به نام ذواللثمه (کاکلی) سوار شده بود بیرون آمد.

واقدي از موسی بن محمد بن ابراهيم، از پدرش نقل می کند: \* پیامبر (ص) میان محرز بن نضله و عمارة بن حزم عقد برادری بست، واقدي می گوید: محرز در جنگهای بدر و احد و خندق هم شرکت کرده است.

واقدي از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از صالح بن کيسان نقل می کند: \* محرز بن نضلة می گفته است در خواب دیدم آسمان برای من گشوده شد و داخل آن شدم و به آسمان هفتم و سدرةالمنتهی رسیدم و به من گفته شد اینجا خانه توست. گوید خواب خود را بر ابوبکر صدیق که از همگان بهتر تعبیر می کرد گفتم، او گفت: تو را به شهادت مژده باد. محرز بن نضله یک روز پس از این خواب درحالی که همراه پیامبر (ص) به غزوه غابه که آن را روز سرح و جنگ ذی قرده هم می گویند بیرون آمده بود شهید شد، این جنگ در سال ششم هجرت بود و مسعدة بن حکمة او را شهید کرد.

واقدي از عمر بن عثمان جحشی، از قول نیاکانش نقل می کند که: \* محرز بن نضله به هنگام جنگ بدر سی و یک یا سی و دو ساله بود و به هنگام شهادت سی و هفت یا سی و هشت ساله با نزدیک همین مقدار بود.

## ازبد بن حميرة

كنيه اش ابو مخشى و از افراد اصیل قبیله بنی اسد است این موضوع را که او از قبیله بنی اسد

۱. به نقل خود محمد بن سعد در روایات بعدی همان جنگ غابه یا قرده است. - م.

است محمد بن اسحاق به طور قطع اظهار داشته و واقعی هم از قول عبدالله بن جعفر از زُهری نقل کرده است.

واقعی از ابن ابی حبیبه و از داود بن حصین نقل می‌کند که هر دو می‌گفته‌اند: «اُزَید همان سُؤید بن مَخْشِی و از قبیله طَی و همپیمان عبدشمس است، همچنین حسین بن محمد از ابومعشر نقل می‌کند که کنیه او ابومخشی و نامش سُؤید بن عدی است، ولی عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید آنان دو نفرند، اربد بن حمیره که بدون شک در جنگ بدر شرکت کرده است و سُؤید بن مخشی که در بدر شرکت نداشته ولی در احد شرکت کرده است.

### از همپیمانان بنی عبدشمس از خاندان سُلَیم بن منصور

محمد بن اسحاق می‌گوید: این سه برادر که در ذیل می‌گوییم از همپیمانان بنی کبیر بن غنم بن دودان به شمار می‌آیند و اصل ایشان از خاندان سُلَیم و از قبیله بنی حجرند.

#### مالک بن عمرو

در جنگ بدر و احد و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بود و طبق نظر همه مورخان به سال دوازدهم هجرت در جنگ یمامه شهید شد.

#### مدلاج بن عمرو

این شخص هم به نقل محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقعی در جنگ بدر و احد و دیگر جنگها شرکت کرده است، ولی موسی بن عقبه او را نام نبرده است، مدلاج در سال پنجاه هجرت به روزگار حکومت معاویه بن ابوسفیان درگذشت.

## ثقف بن عمرو

ابن سُمَيْط، او هم برادر مالک و مدلاج است. محمد بن اسحاق و واقدی نام او را ثقف بن عمرو ضبط کرده‌اند و ابومعشر نامش را ثقف نوشته است، موسی بن عقبه نام او را در شرکت‌کنندگان بدر تیاورده است و این اشتباهی است که از او یا راویان سر زده است. ثقف در بدر واحد و خندق و حدیبیه شرکت کرده است و در جنگ خیبر هم حضور داشته و در همان جنگ در سال هفتم هجرت شهید شده است، اُسَیر یهودی او را کشته است.<sup>۱</sup>

## از همپیمانان بنی نوفل بن عبدمناف بن قصی

### عتبه بن غزوان

ابن جابر بن وهب بن نُسَیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن عبلان بن مُضَر که کنیه اش ابو عبدالله بوده است. محمد بن سعد می‌گوید: « شنیده‌ام برخی از مورخان کنیه او را ابو غزوان ثبت کرده‌اند. مردی بلند قامت و زیبا بوده و از پیشگامان مسلمانان است. در هجرت دوم حبشه به آن سرزمین هجرت کرده است و از تیراندازان بنام اصحاب پیامبر (ص) بوده است. واقدی از جبیر بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که هر دو از فرزندزادگان عتبه بن غزوان هستند نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: « عتبه بن غزوان هنگامی که به مدینه هجرت کرد چهل ساله بود.

واقدی از حُکَیم بن محمد، از پدرش نقل می‌کند: « عتبه بن غزوان و آزاد کرده اش خُباب به هنگام هجرت به مدینه در خانه عبدالله بن سلمه عجلانی فرود آمدند. همچنین واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: « پیامبر (ص) میان عتبه بن غزوان و ابودجانة عقد برادری بست.

۱. اینجا در متن نوشته شده است، شانزده نفر، که برای این جانب مفهوم نشد که منظور چیست، چون همپیمانان بنی عبد شمس را که نام می‌برد سیزده مردند نه شانزده مرد. م.م.